

شیخ امین‌الدین بلیانی و شمس‌الدین حافظ شیرازی

نوشته اسحاق طغیانی
(دانشگاه اصفهان)

یکی از ویژگی‌های برجسته شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر بزرگ و اندیشمند قرن هشتم هجری، استفاده از اشعار، سخنان، اندیشه‌ها و عقاید بزرگان دیگر است. در مسئله تأثیر اندیشه‌های عرفانی، فلسفی، اجتماعی، دینی دیگران در شعر حافظ ظاهراً تحقیق مدونی صورت نپذیرفته است و اگرچه در آثار کسانی به شرح غزلیات، شخصیت و تاریخ زندگی حافظ همت گمارده‌اند اشاره‌هایی در این زمینه‌ها وجود دارد، ولی بررسی همه‌جانبه اشعار حافظ با این مقصود شاید تاکنون انجام نگرفته باشد و مخصوص از تأثیر معاصران حافظ و کسانی چون عباد فقیه، شاه‌نعمت‌الله ولی، باخرزی، امین‌الدین بلیانی و امثال آنان جز اشارات اندک چیزی در دست نیست.

در این مقاله نگارنده بر آن است که تأثیر عقاید و افکار یکی از شخصیت‌های معروف و صاحب‌نام عصر حافظ یعنی شیخ امین‌الدین بلیانی را در شعر خواجه شیراز بررسی کند و نشان دهد که آراء این صوفی و عارف بزرگ قرن هشتم تا چه اندازه در اندیشه و شعر او مؤثر بوده است. در این بررسی

آشنایی با شیخ امین الدین بلیانی که شخصیتش تحت الشعاع عظمت شخصیت حافظ تاحدی مستور مانده است نیز مطمح نظر است. به همین سبب در اینجا کتاب مفتاح الهدایة و مصباح العنایة و دیوان حافظ مورد مقایسه قرار گرفته است. این کتاب، که در حقیقت سیرت نامه شیخ امین الدین بلیانی است، در سال ۷۴۷ق به قلم محمود بن عثمان^۱ مرید و ملازم خاص او در پانزده باب تألیف یافته و مشتمل است بر احوال و آثار، ریاضات، نصایح، اذکار، اقوال، کرامات، سؤال و جوابها، مکاتبات، عقاید و افکار شیخ امین الدین و حوادث بعد از مرگ او. البته همان گونه که در سطور آینده خواهد آمد، شیخ امین الدین خود آثار مستقل از جمله دیوان شعر دارد، ولی به علت در دسترس نبودن آن آثار از یک طرف و مدون و منظم بودن اکثر اقوال او در مفتاح الهدایة این اثر برای بررسی و مقایسه در نظر گرفته شد.^۲

نخست باید بگویم که بسیاری از مضامین و آراء مشترک حافظ و شیخ امین الدین را در آثار عرفای بزرگ قبل از قرن هشتم نیز می توان مشاهده کرد و اکثر شارحان دیوان حافظ و محققان اندیشه های او در مقام توضیح مطالب عرفانی اشعار او به ذکر این قبیل سوابق پرداخته اند، اما کمتر محقق و شارحی است که اندیشه های صوفیانه و عارفانه معاصران حافظ و بخصوص شیخ امین را در این زمینه در نظر گرفته باشد. در حالی که مقایسه ای اجمالی بین دیوان حافظ و مفتاح الهدایة... نشان می دهد که حافظ به شدت تحت تأثیر کتاب اخیر قرار داشته و از آن به عنوان یک اثر مقبول که در زمان او از شهرت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده بهره برده است، و از طریق این اثر با افکار شیخ امین الدین تماس داشته است و هرچند در بسیاری از موارد این تأثیرات در هاله ای از تصویرهای ادبی و شاعرانه حافظ قرار دارد، اما باز می توان اثر مفتاح الهدایة و افکار شیخ امین الدین را در اشعار او دید.

شیخ امین الدین، عارف بزرگ عصر حافظ، در سال ۶۶۸ق در روستای بلیان از توابع کازرون به دنیا آمد و از همان کودکی زیر نظر پدر و عموی خود در جرگه اهل خانقاه در دامان ذکر و ریاضت و علم تربیت شد و از این طریق همانند پدر و اجداد پدری که همه از علما و مشایخ و عارفان زمان خود بودند،

۱. از احوال محمود بن عثمان اطلاع زیادی در دست نیست جز اینکه می دانیم وی مرید شیخ امین الدین بوده و مدت چهل سال ملازمت شیخ می کرده است و آثاری چون فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (سیرت نامه شیخ ابواسحاق کازرونی)، انوار المرشدیه فی اسرار الصمدیه (گزیده فردوس المرشدیه...)، جواهر الامینیه، جامع الدعوات لاهل الخلووات و مفتاح الهدایة و مصباح العنایة از آن اوست.

۲. تنها باب دهم این کتاب در این مقایسه مورد نظر است و قطعاً در سایر ابواب آن و همچنین دیگر آثار محمود بن عثمان نیز می توان افکار حافظ را ردیابی کرد.

صاحب شخصیت برجسته گردید. وی در دوازده سالگی در شیراز با سختی تحصیل می‌کرد و در سال ۶۹۳ق در کازرون جانشین پدر شد. محمود بن عثمان دربارهٔ او می‌نویسد: «در سن چهارده سالگی بود که فتح این کار او را پدید شد... در بیست و چهار سالگی به درجهٔ کمال رسیده بود و دعوت خلق به خدای می‌کرد و در سی سالگی فرزندان طریقت از وی برخوردار یافتند... و شیخ - قدس الله روحه - در سن چهل و دو سالگی بود که چهل درویش صاحب‌درد سالک صادق مجرّد (با او) در خانقاه «علیا» به خلوت نشستند بودند.»^۳

طریقت شیخ بیشتر زاهدانه و نزدیک به زهد عرفای قرون اول اسلامی است و مبانی عرفان او را باید در زهد، رعایت تقوی، ریاضات شرعی در مخالفت با نفس دید. این ریاضات دائم که بیشتر به صورت کم خوردن و کم خوابیدن و کار مداوم و کوشش بود، از شیخ انسانی ضعیف و لاغر و در عین حال مقاوم ساخته بود، در گفتار او سخن خلاف شرع وجود نداشت و خود از شطح و طامات‌گویی بیزار بود و مریدان را از سخن گفتن در این باب پرهیز می‌داد. در باب سماع نیز نظر معتدلی داشت.^۴ از ویژگی‌های برجسته شخصیت شیخ امین‌الدین توجه ویژه او به مسائل اجتماعی و رفع مشکلات مردم بود. این امر موجب می‌شد که او در ساختن «سقایه» (آب انبار)، ریاط، کاروانسرا، خانقاه، جوی آب، قنات، مدرسه، دارالشفاء و تعمیر و گسترش مساجد فعال باشد. در این باره با حاکمان زمان نیز ارتباط داشت و با آنها مکاتبه می‌نمود. بیشتر این ارتباطات رابطهٔ مریدانه اهل حکومت بوده است نه رابطهٔ حاکمانه و حتی برابر. او می‌گفت: «اگر حاکمی در صحبت درویشان پیوندد منت درویشان بروی است» و این قبیل فعالیتها مانع از آن نبود که وی خود را از ریاضت و دعا و ذکر بی‌نیاز بیند و مدام در آن کار نباشد.^۵ حتی در این جهت تألیفاتی مانند: دیوان اشعار^۶، بدایة‌الذاکرین^۷، جامع‌الدعوات لاهل الخلوات^۸ و چند تربیت‌نامه^۹ نداشته باشد.

این خصوصیات برجسته سبب می‌شد که شیخ امین‌الدین به‌عنوان یک شخصیت عالی‌مقام و

۳. مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العناية، ص ۴۴ و ۴۵. ۴. همان، ص ۱۱، ۳۴ و ۱۸۳.

۵. همان، ص ۶۹ و ۷۹.

۶. از دیوان شعر شیخ امین‌الدین ۷ قصیده، ۱۷۲ غزل و مثنوی، ۳۳ رباعی و چند ترجیع و تریبیع باقی است که به اهتمام آقای عمادالدین شیخ‌الحکامی در سال ۱۳۷۶ در دست تصحیح بوده است.

۷. بدایة‌الذاکرین رساله‌ای است در آداب ذکر گرفتن.

۸. مجموعه‌ای است از دعاهایی که شیخ می‌خوانده است.

۹. تربیت‌نامه‌هایی در آداب و شرایط به خلوت نشستن از شیخ امین‌الدین باقی است که در مفتاح‌الهدایة و جواهرالامیند آورده شده است.

صاحب‌نام مورد توجه بزرگان عصر خود واقع شود و رجال فرهنگی و حاکمان علاقه‌مند به فرهنگ و هنر به ستایش او بپردازند و حتی به شاگردی و خدمتگزاری او افتخار کنند. خواجوی کرمانی، شاعر بنام قرن هشتم^{۱۱}، زرکوب شیرازی مؤلف اثر ارزشمند شیرازنامه^{۱۱}، شیخ شمس‌الدین محمد صادق^{۱۲}، شرف‌الدین محمود شاه اینجو^{۱۳}، جلال‌الدین مسعود شاه اینجو^{۱۴}، شاه‌شیخ ابواسحق اینجو^{۱۵}، و شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از آن جمله‌اند.

در این میان تمجید حافظ از شیخ امین‌الدین عجیب به نظر می‌رسد، چرا که او صوفی صاحب‌نامی بود که در جرگه اهل خانقاه می‌زیست و به عنوان شیخ رسمی در خانقاه‌های «قدیم»، «پای‌کوه» و «علیا» مسند ارشاد داشت^{۱۶} و می‌دانیم که حافظ اصولاً با اهل خانقاه و مشایخ رسمی زمان نظر خوبی نداشته و به ندرت از صوفیه به نیکی یاد کرده و حتی از مشایخ بزرگی، چون عباد فقیه و شاه نعمت‌الله ولی، با کنایه و تعریض یاد کرده است و شاید لفظ «صوفی» در دیوان او از منفورترین الفاظ باشد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

اما مقایسه آراء و افکار این دو شخصیت برجسته، که حاکی از همانندیهای بسیار است و نشان می‌دهد که میان اندیشه و نگرش آنها، بویژه در باب تصوّف و عرفان، وجوه مشترک بسیار وجود دارد، این تعجب را از میان برمی‌دارد. زیرا تأثیرپذیری مستقیم (یا غیر مستقیم) حافظ که حتی در الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات نیز نمایان است، دست‌کم نگرش یکسان هر دو را در بسیاری از موضوعات به اثبات می‌رساند و بسیار طبیعی و بجا است که شیخ در نظر حافظ ستودنی باشد و در ضمن ستایش از بزرگان روزگار خود درباره او بگوید:

۱۰. دیوان خواجو، ص ۷۰ و ۷۴؛ خمسة خواجوی کرمانی، ص ۷۰، ۹۵ و ۷۰۳.
۱۱. شیرازنامه، ص ۱۹۴. زرکوب شیرازی مؤلف این کتاب مکرراً و از جمله در سال ۷۳۷ به خدمت شیخ امین‌الدین رسیده و از او تلقین ذکر شنیده و او را ستوده است.
۱۲. او از دست امین‌الدین خرقة پوشیده است (هزار مزار، ص ۱۵۰).
۱۳. وی وکیل خاصه پادشاهان مغول بود که در سال ۷۳۶ به فرمان «اریاخان» ایلخان مغول در تبریز کشته شد و امین‌الدین بلیانی در مرگ وی بسیار گریست.
۱۴. می‌گوید به تحقیق و نه از روی تقلید مرید امین‌الدین شده است (مفتاح الهدایة، ص ۵۵ و ۶۶).
۱۵. این حاکم فرهنگ پرور فردی نیکخو، مجتهد و مروج عالم و عمران بود و در سال ۷۵۸ به دست امیر مبارز مظفری به قتل رسید (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵).
۱۶. شیرازنامه، ص ۱۸۷؛ مفتاح الهدایة، ص چهارده مقدمه و ص ۱۷۵.

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش دگر مرتی اسلام شیخ مجدالدین دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد که جان خویش بی‌رورد و داد عیش بداد که قاضی به از او آسمان ندارد یاد که بین همت او کارهای بسته گشاد^{۱۷}

در این مقایسه محدود سخن را از «صحبت درویشان» آغاز می‌کنیم. محمود بن عثمان از قول شیخ امین‌الدین در باب «صحبت درویشان» می‌نویسد: «برکت و جمعیت و سلامت و عافیت در صحبت درویشان و صالحان است... و مرد از یک روزه صحبت درویشان چندان فایده یابد که به عمرها بدان نرسیده باشد... درویشان دوستان خدایند که اگر کسی در حمایت آنان باشد در حمایت خدای است... و شرف و مرتبت درویشان در حضرت حق - تعالی و تقدس - بیش از آن است که به زبان وصف آن توان گفت. زیرا ایشان ثواب حق‌اند اندر روی زمین و بقای عالم به بقای ایشان است... و اگر پادشاهی در صحبت درویشان پیوندد منت درویشان بر وی است و صحبت درویشان فخر و شرف و مرتبت این دنیا و آخرت اوست... و دولت و سعادت و قبولیت به مداومت صحبت درویشان و خدمتکاری ایشان یافت می‌شود.^{۱۸}

بنابراین «درویش» در نظر شیخ امین‌الدین شخصیت محترم و نیک‌سیرتی است که برخلاف زاهد و صوفی رسمی روزگار از مقبولیت والا و ارجمند برخوردار است و با چنین سخنانی مورد تعریف و تمجید واقع می‌گردد.

در این مورد حافظ شیرازی نیز چنین نگرشی دارد و ضمن انتقاد شدید از صوفیان و زاهدان ریایی نسبت به درویش نظر خوش نشان می‌دهد و همانند امین‌الدین ترجیح می‌دهد که خود را درویش و مسکین و فقیر بنامد تا صوفی و زاهد و قطعاً غزل معروف حافظ که در همه ابیات آن واژه «درویشان» ردیف شده و از رحمت و حشمت و دولت و همت و غیرت و سیرت آنان تمجید شده است بی‌تأثیر از سخنان شیخ امین‌الدین نبوده است.

روضه خلد برین خلوت درویشانست آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی‌تکلف بشنو دولت درویشانست مایه محشمی خدمت درویشانست... کیمیایی است که در صحبت درویشانست... بی‌تکلف بشنو دولت درویشانست

۱۷. دیوان حافظ، غنی - قزوینی، ص ۳۶۳.

۱۸. مفتاح‌الهدایه، ص ۷۹، ۸۰ و ۱۲۳.

یکی از مسائل رایج در عصر حافظ و در میان مشایخ و صوفیان ادعای شطح و طامات است. «طامات» جمع طامه است و «طامه» در لغت یعنی فتنه فراگیر؛ در قرآن کنایه از قیامت است (النّازعات، ۳۴) و در اصطلاح عرفا یعنی: «ادعای بزرگ و دعوی کرامت و خوارق عادات که سخت عجیب و نادر نماید». «شطح» هم در لغت به معنی حرکت و در اصطلاح عرفا جنبش رازهای نهان اهل وجد را گویند به هنگامی که وجدشان بالاگیرد. در این هنگام ممکن است صوفی از سربلندی و وجد کلماتی به زبان آورد که ظاهراً خلاف ادب و شریعت باشد.^{۱۹}

حافظ «شطح» و «طامات» را مترادف با خرافات و به معنی گراف‌گوییمای بی‌حقیقت صوفیان می‌داند و می‌گوید:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم
شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

نظر شیخ امین الدین در این باب چنین است: «اگر درویش صادق... فتوحی از مقامات صادقان و حالات اهل تحقیق یابد، جایز نیست که از آن اسرار کلمه‌ای به زبان آورد...» و بعد از بیان حکایتی از زاهد ابوبکر همدانی، که شطح و طامات گفتن را ظلم و نادانی می‌داند می‌گوید: «اگر کسی به خدمت او رفتی و سخنی از شطح و طامات گفتی زاهد، رحمة الله علیه، به این عبارت فرمودی که من هزار خروار حقیقت به فلسی نخرم در این راه طریقت باید». امین الدین به‌رغم مدعیانی که عقیده دارند که به «حقایق و مقامات» رسیده‌اند می‌گوید: «حقیقت این معنی که اصل مطلوب است، عین نادانی است و آن را عبارت و اشارت درنپذیرد»^{۲۰} این سخن یادآور سخن حافظ در مقام ردّ طامات و کرامات مدعیان نادان این عرصه نیز هست.

چندانکه زدم لاف کرامات و مقامات هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

بی‌توجهی یا بی‌اعتقادی به عقل که در غالب متون عرفانی مطرح شده است و تقریباً تمام عرفا از ناتوانی آن به خصوص در برابر عشق به شکلهای گوناگون سخن گفته‌اند در شعر حافظ جلوه‌ای ویژه دارد. او که قطعاً از تجربه‌های عرفانی برخوردار بوده یا حداقل از دانش عرفان نظری بهره‌کافی داشته

۱۹. فرهنگ اشعار حافظ، ص ۲۹۴ و ۴۲۲؛ اللع، ص ۳۷۵.

۲۰. مفتاح الهدایة، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

است همواره تأکید می‌کند که نمی‌توان به وسیلهٔ عقل از اسرار هستی آگاه شد و به حقیقت دست یافت. در این مورد با مراکز عقل‌پرور نظیر علم و فلسفه و درس که عرصات قبیل و قال است و نه شور و حال، میانه خوبی ندارد و به کرات در ضعف و ناتوانی آنها داد سخن داده است.

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
 کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد
 حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معیارا

شیخ امین‌الدین که البته از عرفانی زاهدانه برخوردار بوده است و انتظار نمی‌رود که چنین تلقی از عقل داشته باشد و در برخی از سخنان خود هم اعتبار و ارزش عقل را ستوده و آن را نوری از انوار حق شمرده است، در این مورد نظری مشابه نظر حافظ دارد: «هرکسی که محبوس عالم عقل شد و قید عقل بر پای خود نهاد و اسیر عالم عقل شد چون اطوار ملکوت و جبروت، که به چشم عقل ادراک آن نتوان کرد، بر سمع وی گذرد، لایمکن است که فهمی از آن بتواند کرد... و چون لطیفهٔ فیض الهی که از سرادقات جلال روی در عالم جان عارف نهد چابکی وی در آن زمان آن است که تن در مصالح خود ندهد... و فضولی عقل و دانایی دل و بینایی جان از میان بردارد و عقل بر لب دریای معرفت فروگذارد.»^{۲۱}

راضی بودن به رضای حق و رضا دادن به قضای او از جمله موضوعات مهمی است که عرفا به آن توجه خاص داشته و از آن تحت عنوان مقام رضا سخن به میان آورده‌اند. رضا که در لغت مفهوم خشنودی دارد در نزد صوفیان عبارت است از خشنودی دل بدانچه خدا به شخص پسندد و کبابیش مترادف است با تسلیم و توکل و در تصوف از احوال یا مقامات عالی و نهایی سلوک شمرده شده است.^{۲۲} شیخ امین‌الدین در این مورد می‌گوید: «رضا بزرگترین جملهٔ مقامات است و هر صاحب دولتی که از آن نصیبی یافت بسیار کارهای دشوار بر وی آسان شد... پس ای درویش، کار خود به خدای تفویض کن و رضای حق طلب کن در رضا دادن به قضای او... و بدان بندگی ترک اختیار است و متقاد و مسلم بودن در امتثال آن چیز که او را فرموده‌اند...»^{۲۳}

۲۱. همان، ص ۷۷، ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲۲. فرهنگ اشعار حافظ، ص ۵۸۶؛ اللمع، ص ۵۳؛ و مصباح‌الهدایة، ص ۱۲۴.

۲۳. مفتاح‌الهدایة، ص ۱۲۷، ۱۳۰ و ۱۳۴.

بنابراین اندیشه رضا در دیوان حافظ هم طرحی این چنینی دارد و هرچند وی در برخی از غزها به قدرت و اختیار انسان نیز توجه کرده و فی‌المثل گفته است:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
یا
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالم دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی

اما بیشتر در نفی اختیار و اراده آدمی سخن گفته و با بیان عقاید جبرگرایانه در جهت عقاید شیخ امین الدین و حتی مشابه اندیشه‌های او اظهار نظر کرده است. چون هر دو بندگی واقعی درگاه حق را در این می‌بینند که هر اختیار و اراده را از خود سلب کنند و آن را فقط برای او قائل باشند:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
بیا که هائف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش وز قضا مگریز
من اگر خارم اگر گل چمن آرابی هست که از آن دست که او می‌کشدم^{۲۴} می‌رویم

«حضور و غیبت» دو اصطلاح مهم است که در عرصه اندیشه‌های عرفانی جایگاه خاص دارد و در تعریف آن گفته‌اند: «حضور، حضور در پیشگاه حق است، با غیبت از خلق».^{۲۵} شیخ امین الدین در این معنی می‌گوید: «هرکس که خواهد باطن او همیشه به نور ایمان مزین بود باید که دل و جان خود مدام به حضور مشغول دارد که هیچ نعمتی ماورای این نیست ... و تا از خود غایب نگردی چشم مداری که به خدای حاضر شوی ...».^{۲۶} این دیدگاه در سخن حافظ این چنین انعکاس دارد:

حضور گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ متی ماتلق من تهوی دع الدنیا و اهلها

امید و رجا از موضوعات عالی عرفانی است که فصل ۲۶ از باب دهم کتاب مفتاح الهدایة بدان اختصاص یافته و آراء شیخ امین الدین و همچنین اقوال بزرگان پیش از او چون شیخ سفیان ثوری، ابوسلمیان دارانی، مجدالدین بغدادی از زبان او به همراه آیات، احادیث و روایات اسلامی چاشنی شده است. از نظر او سالک در همه احوال باید خوف از خدا را در نظر داشته باشد و بداند که: «عمل او باید

۲۴. نسخه‌های دیگر: می‌پروردم.

۲۵. اللع، ص ۳۲۰؛ مصباح الهدایة، ص ۱۴۱.

۲۶. مفتاح الهدایة، ص ۲۶.

که در عین رجا بود و امیدواری او به طرف حق تعالی هرچه محکم‌تر باشد و در آن زمان (زمان مرگ) امیدوار و فارغ و خوشدل بود و چنان داند که به نزد مادر مشفق مهربان می‌رود که حق تعالی و تقدس بر بنده خود از مادر مهربان هزار باره مشفق‌تر است، و باید که ظن او به حق تعالی همه نیکویی بود اگرچه او مجرم و گناهکار بود.^{۲۷} و حافظ نیز که در مقام ادب و تواضع و فرمانبرداری گناه ناکرده را بر گردن می‌گیرد و می‌گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است
در همه احوال درباره رحمت و بخشش واسعة الهی می‌اندیشد و از این جهت امید و رجا به عنایت حق از عناصر اساسی شعر اوست که تقریباً در همه غزلیات او قابل تعقیب و پی‌گیری است. وی به صراحت می‌گوید:

گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو
از نامه سیاه نترسم که روز حشر با فیض لطف تو صد از این نامه طی کنم
نامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت

در این مقام حافظ هیچ خوفی از مرگ ندارد و وجود خود را تنها جسم خاکی نمی‌پندارد و می‌داند که «جسم او قفسی است و مرگ هیچ کار با مرغ جان او که گرفتار این قفس است ندارد بلکه مرغ جان او تا آنگاه که در گور تن و قفس وجود محبوس است پزمرده بود».^{۲۸}

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدغم

«وقت» از دیگر اصطلاحاتی است که عرفا از آن به «وقت خوش» یا «بی‌وقتی» هم تعبیر کرده‌اند و آن حالتی است که در جریان آن سالک از سیطره زمان و مکان رها می‌شود و دلش از لطایف عالم غیب آگاه می‌گردد. از این جهت سالک باید این‌وقت باشد و آن را غنیمت بداند.^{۲۹} در این مورد شیخ امین‌الدین و حافظ نیز نظرگاه یکسان دارند: «این دم که در آن غنیمت باید دانست ... اغتم الفرصة

۲۷. همان، ص ۱۵۰.

۲۸. شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۹۶؛ مصباح‌الهدایة، ص ۱۳۸.

فان الفرصة ثمّ مرّ السحاب... و چیزی نیست عزیزتر و نایافت‌تر از عمر بنده. پس باید که آن را غنیمت شمرد و با اخلاص صرف کند».^{۳۰}

و حافظ:

وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی
بیا که وقت‌شناسان دو کون بفروشدند
حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی
به یک پیاله می‌صاف و صحبت صنمی
قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

وقت‌خواری که گویا در قرن هشتم پدیده‌ی عادی و مرسوم بوده است و از مصادیق بارز نابسامانی‌های اجتماعی آن زمان تلقی می‌شود مورد توجه شیخ امین‌الدین است. وی که خود منشأ خدمات اجتماعی بسیار از طریق این سنت حسنه بوده است مردم را از این کار بازمی‌دارد و خطاب به یکی از آنها که قصد وقف کردن دارد می‌گوید: «اگر فرامین همه‌ی سلاطین زمان را در حفظ موقوفه‌ای جمع کنی هیچ فایده بعد از تو به دیگران نمی‌رسد»^{۳۱} پس بی‌جهت نیست که این موضوع در شعر حافظ که نسبت به این قبیل رباکاریها بسیار حساس است، نیز راه پیدا کرده باشد:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به زمال اوقافت
بیا که خرقة من گرچه رهن میکدهاست
زمال وقف نبینی به نام من درمی

فقر که یک اصل قرآنی و اسلامی و عرفانی است در اصطلاح صوفیان نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست و فقیر درویشی را گویند که سالک طریق کمال باشد.^{۳۲} در نظر شیخ امین‌الدین این گونه توصیف شده است: «فقیر آن است که هیچ چیز ملک او نبود و او مالک هیچ چیز نبود... و فقیر از آن جمله نیست که به میراث برسد بلکه آن عطایی است که حق تعالی هر کس را که خواهد دهد... و فقر جوهری ثمن است و کیمیایی عزیز است که جز صاحب دولتان بر سر آن راه نبرند».^{۳۳}

و همه‌ی این مضامین را در شعر حافظ نیز می‌توان مشاهده کرد:

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

۳۰. مفتاح‌الهدایة، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۳۱. همان، ص ۱۵۷.
۳۲. مرصاد‌العباد، ص ۱۵۵؛ احادیث مثنوی، ص ۲۳؛ فرهنگ اشعار حافظ، ص ۴۲۹.
۳۳. مفتاح‌الهدایة، ص ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۲.

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست

عرفا ملامت را در پاکیزه ساختن محبت مؤثر می‌دانند و ریشه این اندیشه را به آیه‌ای از قرآن مجید می‌رسانند «... و لا یخافونَ لومةَ لائمٍ» (مائده، ۵۴) و معتقدند که پیامبر (ص) هم تا وحی بر او نازل نشده بود نیک‌نام بود اما بعد از وحی بود که زبان ملامت بر او دراز کردند و مجنون و شاعر و ساحرش خواندند. از طرف دیگر چون خودپسندی آفت پلید طریقت است، و در این راه بهترین راه مهار آن ملامت است ناگزیر باید در سیر و سلوک همواره مورد توجه باشد. اغلب فرقه‌های صوفیه به شکلهای گوناگون به آن اعتقاد دارند و در این میان فرقه‌هایی مانند: قلندریه، ملامتیه و اهل الفتوة بر این اصل بیشتر تکیه دارند و حافظ نیز نسبت بدان عنایت خاص دارد تا جایی که مایه اصلی افکار عرفانی او تلقی شده است.^{۳۴}

شیخ امین‌الدین نیز در سخنانی می‌گوید: «درویش صادق آن است که اگر او را نزد خلق عزتی پدید شود آن را خواری شمرد و انس گرفتن با ایشان وحشت داند... پس اگر از خلق جفایی بیند آن را غنیمت داند و اگر از ایشان نزدیکی و کرامت بیند، وحشت گیرد از ایشان و آن را کراهیت دارد. و اگر او را قدری نبود نزد خلق، آن را نزد خدای تعالی رفعتی داند و اگر در دنیا خواری یابد، آن را عزت در آخرت شمارد».^{۳۵}

عناصر ملامتی‌گری از جمله: تن به ملامت سپردن، پرهیز از دنیا و مصلحت‌اندیشی و بی‌اعتنایی به نام و ننگ، پرهیز از زهد ریایی و زهد فروشی و ریا و خودپسندی و در برخی موارد تظاهر به فسق و... به شکل بسیار پررنگ‌تر در شعر حافظ نمایان است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما کافر است رنجیدن
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن	شیخ صنعان خانه رهن خانه حمار داشت
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل	ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد
شرم از خرقة پشمینه خود می‌آید	که بر او وصله به صد شعبده پیراسته‌ام

۳۴. مکتب حافظ، ص ۱۱۳ و ۱۴۸؛ شرح مننوی شریف، ج ۲، ص ۷۲۳ الی ۷۲۷؛ «ملامتیه»، مجله آینده، ش ۵، ص ۳۵۰؛ جستجو در تصوف ایران، ص ۳۳۷ و ۳۴۲.
۳۵. مفتاح‌الهدایة، ص ۱۲۵.

صبر از کلمات کلیدی مهم عرفانی است که در قرآن مجید هم بارها تکرار و از خصال مهم آدمی شمرده شده است (شوری، ۴۳) و آن را از مقامات هفتگانه طریقت نیز به حساب آورده‌اند (توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و فنا).^{۳۶} امین الدین در این مورد اعتقاد دارد: «برکت این کار (طریقت) در صبر است که تا صبر موجود نبود بلای این کار نتوان کشید و نافع‌ترین چیزی در این راه صبر است که کلید جمله برکتهاست و هرکس که در این راه درآید ثبات و قرار و استقامت نتوان نمود الا به صبر...»^{۳۷} و مضمون همه این سخنان را که حافظ بدان عنایت داشته است در این ابیات می‌توان دید:

هاتف آن روز به من مزده این دولت داد	که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کز سختم می‌ریزد	اجر صبریست کزان شاخه‌نیاتم دادند
پس از چندین شکیبایی شی یارب توان دیدن	که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت

توجه به پادشاهان و سلاطین و گرایش به ارباب با مروّت یا بی مروّت دنیا از آغاز ادب فارسی وجود داشته است که بیشتر در مقام تعریف و تمجید آنان - خواسته یا ناخواسته - تجلّی کرده است و برخورد امثال ناصر خسرو و مولوی در این مورد کمیاب است. در این باب شیخ امین الدین نیز سخنانی دارد و با آنکه خود با حاکمان زمان مانند شرف الدین محمد شاه ابنجو و جلال الدین مسعود شاه ابنجو، شاه شیخ ابواسحق ابنجو، که البته از امرای فرهنگ پرور بوده‌اند، روابطی داشته است، اما همه جا به حاکمان تذکر داده است: «... که عزّ شاهی دست شستن از استراحت و راحت و فراغت آنها برای پناه و امن و عاقبت است...». او معتقد است که اگر حاکم سعه صدر نداشته باشد عدل از او به ظهور نیاید و او کسی است که باید علم و عقل و رای صواب و شفقت و رحمت داشته باشد - آنچه در پادشاهان کمتر می‌توان یافت - و با آوردن احادیث و آیات و تمثیله سعی می‌کند که سلاطین را از خشم و تکبر و نخوت جاه برحذر دارد و اثبات دولت و سلطنت و زینت و رفعت و حشمت پادشاهان را در برقراری عدل می‌داند و حتی می‌گوید: «جایز نیست امیر ظالم را دعا کنند الا آنکه گویند او را اصلحک الله».^{۳۸}

در این مورد رفتار و اندیشه حافظ و امین الدین یکسان است و حافظ اگرچه غزلیات و قصاید

۳۶. مصباح الهدایة، ص ۳۸۰؛ ترجمه رساله قشریه، ص ۲۸۱.

۳۷. مفتاح الهدایة، ص ۱۱۶ و ۱۱۷. ۳۸. همان، ص ۱۰۲.

شیوا در مدح شاهان و وزیران آل اینجو و آل مظفر دارد و در رفتار عادی و طبیعی معمول آن زمان با آنان رابطه داشته، اما هرگز عزت نفس خود را در برابر صله شاهان و وزیران نفروخته است و در برخی موارد به افشای ریا و تزویر برخی از آنان مانند امیر مبارزالدین نیز دست زده است. به طور کلی نظر او در این باب چنین است:

مرو به خانه ارباب بی‌مروت دهر که گنج عاقبت در سرای خوشتنتست
خوشا آن دم کز استغنائی مستی فراغت باشد از شاه و وزیرم
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

«خود» که در سیر و سلوک حجاب راه بلکه اعظم حجابهاست و سالک راه را از راه بازمی‌دارد^{۳۹} از دید شیخ امین‌الدین چنین توصیف شده است: «وجود شخص به حقیقت دوزخی بزرگ است که هر بلا و فتنه که به شخص می‌رسد همه از نتیجه اوست... و وجود سبب حجب ساختند تا روح را بیازمایند که در این غیبت چگونه خواهد بود، که دوست از غیب توان شناخت... و دشمن شخص وجود اوست که نفس و هوا و شهوت همه از بهر او درکارند...» از این جهت سفارش می‌کند: «وجود خود منگر و هستی خویش مبین و اصلاً خود میباش تا آنچه مطلوب است بی‌توقف بر تو، بی‌تو مکشوف شود. و کارهای مشکل بر تو آسان گردد.» او همچنین تقوای واقعی را آن می‌داند که «... شخص از هستی خود پرهیز کند که هر تقوا که از روی هستی بود، تقوای خالص نباشد»^{۴۰} و این موضوع در بسیاری از غزلیات حافظ نیز به نحو بارزی خودنمایی می‌کند:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی
فکر خود و رای خود در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود

«عنایت و توفیق» حق تعالی در حق سالک اساسی‌ترین مسأله‌ای است که در جریان سیر و سلوک، اگر شامل حال کسی نشود، او به جایی نخواهد رسید، هرچند جهد و اجتهاد بی‌نهایت داشته باشد.^{۴۱}

۴۰. مفتاح‌الهدایة، ص ۹۲، ۹۴، ۹۵ و ۱۲۱.

۳۹. طبقات‌الصوفیه، ص ۱۰۶.

۴۱. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی.

محمود بن عثمانی فصل هشتم از باب دهم کتاب خود را به سخنان امین الدین در این زمینه اختصاص داده است و از قول او می نویسد: «کار عنایت حق دارد، تا عنایت حق در شأن بنده نباشد از وی این کار نیاید» و در ادامه بحث این بیت را چاشنی می کند:

یک ذره عنایت تو ای بنده نواز بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز

اگر عنایت حق تعالی باشد هدایت به ظهور پیوندد و اگر توفیق رفیق گردد بخت یاری می کند.^{۴۲} این اصطلاح در فرهنگ شعر حافظ یک مفهوم پربار است که حافظ از آن به لطف، لطف ازل، سابقه و سابقه لطف ازل تعبیر کرده است و در دیوان او به معنای عادی کلمه (رحمت واسعه) و به معنی اصطلاحی فراوان به کار گرفته شده است.

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد
گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو
ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم یک ساعت بگنجان در سایه عنایت
ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت

کبر و عجب، درد دین و طلب داشتن، جانبازی، عمل صالح، علم و عمل، همت، اخلاص، دنیا دوستی، دل، غفلت، تواضع، تسامح، تحمل رنج و بلا، شکر و شکایت نیز از جمله مقولاتی است که در این بررسی جایگاه شایسته ای دارد و از حوصله این مقاله خارج است.

در پایان نتیجه حاصل از این مقایسه را چنین می توان خلاصه کرد که آراء و افکار شیخ امین الدین به عنوان یک صوفی و عارف صاحب نظر معاصر حافظ و مورد تأیید او عقاید و اقوال وی را تحت تأثیر قرار داده است و همانندیهای ظاهری و باطنی آثار این دو شخصیت بزرگ قرن هشتم نشان می دهد که تأثیر و تأثرها تصادفی و متوارد نبوده است. از این رو سزاوار است که در تبیین اندیشه و تفکر و شخصیت حافظ آراء و عقاید شیخ امین الدین بلیانی نیز به عنوان یک منبع اصیل و قابل اعتماد در نظر گرفته شود.

۴۲. مفتاح الهدایة، ص ۸۶ و ۸۷.

کتابنامه

- انصاری، قاسم. «ملا متیّه»، مجله آئنده، ش ۵، مرداد ۱۳۶۲.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. طبقات الصوفیه، به اهتمام محمدرور مولائی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.
- خرمشاهی، بهاءالدین. حافظنامه، ج ۴، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران ۱۳۷۱.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم مجنوردی، تهران، ۶۵-۱۳۷۶.
- رازی، نجم الدین دایه. مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد. به تصحیح محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
- رجایی، احمد علی. فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۰.
- زرکوب شیرازی، احمد [و] اسماعیل واعظ جوادی. شیرازنامه، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- سراج طوسی، ابونصر. اللمع فی التصوف، به تصحیح نیکلسون، لندن، ۱۹۱۴.
- شیرازی، علی بن جنید. هزار مزار، به اهتمام نورانی وصال، کتابخانه احمدی، شیراز، ۱۳۶۴.
- فروزانفر، بدیع الزمان. احادیث مثنوی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷.
- شرح مثنوی معنوی، ج ۲، انتشارات زوار، [بی تا].
- قزوینی، محمود [و] قاسم غنی. دیوان حافظ، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۲۰.
- کاشانی، عزالدین محمود. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به تصحیح جلال الدین همایی، ج ۲، انتشارات سنائی، تهران، ۱۳۲۵.
- گوهرین، سیدصادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۵.
- محمودین عثمان. مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، به اهتمام عمادالدین شیخ الحکمایی، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۶.
- مرتضوی، منوچهر. مکتب حافظ، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴.
- نیازی کرمانی، سعید. خمسة خواجوی کرمانی، انتشارات دانشگاه باهنر، کرمان، ۱۳۷۰.